



# سکوت طلایی!

سکوت رسانه‌های غربی و غرب‌گرا در برابر کشتار خبرنگاران در غزه



مازیار بیژنی  
کاریکاتورست



احمد رفیعی وردنجانی  
**خوردیم!**

۸



ابراهیم کاظمی مقدم  
گپ‌وگفتی با نویسنده کتاب تریلی تئاتر  
**بچه جدید آقای عیوضی!**

۱۲



سیده کوثرهاشمی زاده  
به بهانه شروع بخش فصل دوم رئالیتی شوی «ناتو»  
**ناتو بازی را برد**

۱۱



علیرضا عبدی  
نقد و بررسی انیمیشن «لوپتو»  
**تکنیکی مثبت، بنیادی منفی**

۱۱



محمد علی النجانی  
**ته‌خویش‌تنداری**

۳



زهرا فرقانی  
شرح کتاب «روزنامه‌ی سفر میمنت اثر  
ایالات متفرقه‌ی امریغ» اثر احمد شاملو به بهانه سالروز تولد وی  
**پادشاهان کاغذی**

۷



سید محمد جواد طاهری  
**چای دبش!**

۱۲



مهدی سلیمان نژاد  
**با راسخان**

۲





# فرهنگیان نیوز

علیرضا عبدی

طنزپرداز

## « معذرت خواهی واحد مرکزی خبر در پی اعلام نکردن اخبار فرهنگیان »

به گزارش خبرگزاری صداوسیما، واحد مرکزی خبر از اینکه خبر افزایش نیم درصدی حقوق فرهنگیان را فقط سی و هشت بار از طریق اخبار شبکه‌های مختلف تکرار کرده است از مردم عذرخواهی کرد.

### • متن توبه‌نامه خبرگزاری صداوسیما بدین شرح است:

مردم عزیز و شریف ایران، با درود به روح پاک یک‌یک شما فرهنگیان و شما دوست‌داران اخبار فرهنگیان که الان به جمع ما پیوستید، مطلع شدیم که تکرار سی و هشت باره اخبار فرهنگیان را مبنی بر عدم اعلام آن دانسته‌اید. بدین وسیله، علاوه بر درخواست پوزش، متعهد می‌شویم که تمامی اخبار فرهنگیان، از جمله افزایش حقوق، واریز مطالبات حق التدریس، واریز قطره‌چکانی پاداش بازنشستگی، تخصیص بن کالا، پیامک تبریک تولد توسط بانک سرمایه، رتبه‌بندی، نتایج رتبه‌بندی، اعتراض به رتبه‌بندی، نتایج اعتراض به رتبه‌بندی، نتایج نتایج اعتراض به رتبه‌بندی و... را روزانه بیش از شصت‌هفتاد بار از اخبار شبکه‌های مختلف درون مرزی و بیرون مرزی، زیرنویس فوتبال‌ها، بین پیام‌های بازرگانی، درون پیام‌های بازرگانی، الصاق

# بنگوریون دنیا یالان دنیادی

یاسر پناهی فکور

شاعر

بنگوریون مسئولی بی‌وجود  
دروغی کرده بودن وانمود  
راه فرار دریا نبود از تو بود  
کلاس شنا رفتیم المیادی  
بنگوریون دنیا یالان دنیادی

کنار هم شاد بودیم و خندان  
از بلژیک و آلمان و قزاقستان  
حامام خوب و پرتقال دان زات دان  
یهو اومد چه طوفانی، چه بادی  
بنگوریون دنیا یالان دنیادی

گفته بودن که دیواری حائل  
راه نفوذ نداره از مقابل  
سنسوراشم که مشتتانی اند و کامل  
چه دیوار قابل اعتمادی!  
بنگوریون دنیا یالان دنیادی

یه روز که لم داده بودیم تو منزل  
تو فکر بحر و نهر و این مسائل  
یهو دیدیم حماسه میشه نازل  
با شلوار سه خط نوک مدادی  
بنگوریون دنیا یالان دنیادی

وقتی که هر کی بود پی شیدای  
راه نجات تو نشونم دادی  
فقط تو پشت مردمت ایستادی  
برای ما تو سنبل نمادی  
بنگوریون دنیا یالان دنیادی

بنر خبر به صورت میدانی در ورودی و خروجی شهرها و دور میدانی اصلی و فرعی شهر به سمع و نظر شما برسانیم.

امید است این اطلاع‌رسانی موجب افزایش رضایت شما مخاطبان عزیز از اخبار شود. در ضمن اگر موفق به دریافت بیش از بیست‌سی بار اخبار نمی‌شوید، با ارسال ایمیل خود به روابط عمومی واحد مرکزی خبر، از اخبار فرهنگیان، در موبایل خود، بیش از بیست مطلع شوید.

### « رسیدگی به اعتراضات رتبه‌بندی ادامه دارد »

بعد از گذشت هشت ماه از اجرای رتبه‌بندی و عدم احقاق حقوق کامل فرهنگیان، رسیدگی به اعتراضات رتبه‌بندی هنوز هم ادامه دارد. در پی درخواست کلی از همکاران فرهنگی مبنی بر اعتراض و رسیدگی به آن‌ها، واریز دیون مابه‌التفاوت حقوق ایشان نیز به دوسه سال آینده موکول شد. گفتنی است که حقوق دوسه سال آینده‌ی این فرهنگیان طبق نرخ مصوب امروز پرداخت خواهد شد.

### « در سامانه‌ی سیدا کماکان برای علاقه‌مندان بسته است »

به گزارش خبرنگار واحد مرکزی خبر، امروز و در پایان دومین ماه شروع مدارس، سامانه‌ی یکپارچه‌سازی دانش‌آموزان ملقب به سیدا، باز نشده، مسدود است.

این اختلال به گونه‌ای است که اسم دانش‌آموز در صورت نشستن در سامانه، به یک‌باره به پرواز در می‌آید.

آقای سامانه‌دار رییس کمیسیون ستاد رسیدگی به اختلالات سیدا خاطرنشان کرد که این مهاجرت اسامی دانش‌آموزان فصلی بوده که با نزدیک‌تر شدن به امتحانات ترم اول، حل می‌شود. وی در ادامه افزود که در صورت حل نشدن مشکل این سامانه، معلمان و معاونان اجرایی مدارس، موظف‌اند با روش‌های بومی محلی «ده بیس سی چهل...» و یا «هرکی تک بیاره وارد اون کلاس می‌شه...» به سامانه‌ی دانش‌آموزان بپردازند.

درگیر درگیری بودیم با حماس  
حزب الله هم می‌دید حواسا اونچاس  
از پشت لگد می‌زد به جای حساس  
بمنیام خنجراشون فولادی  
بنگوریون دنیا یالان دنیادی

گفتیم خبرنگار زدن مجازه  
تا پخش نشه عکسای پر جنازه  
کی کرده پخش عکس رو بی‌اجازه؟  
ای تف به بدبختی و نامرادی  
بنگوریون دنیا یالان دنیادی

هر چیه کار بسیج و سپاهه  
شعبه زدن توی پاریس و لاهه  
چارلز فیلیپ که بعد قرن شاهه  
سرش کلاه رفته به این گشادی  
بنگوریون دنیا یالان دنیادی

خمپاره‌های دستی روی شهرک  
گنبد آهنین رو کرده دلنک  
تانکا رو می‌ترکونن با فندک  
بهش می‌گن تا کتیکای جهادی  
بنگوریون دنیا یالان دنیادی

# ته‌خویشتنداری

محمدعلی النجانی

طنزپرداز

سال‌ها پیش در چنین روزی، سرانجام یازده سال پس از آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، یعنی در ۱۸ آذر ۱۳۷۰، دبیر کل سازمان ملل متحد پس از کش‌وفوس دادن به اعضا و مقداری هم جوارح خود و کشیدن یک خمیازه مسوط و گفتن: «آخیش!» عجب چرتکی، جیگرم حال اومد! کشور عراق را به‌عنوان آغازگر جنگ معرفی کرد. و سپس با دهانی باز به قاعده غار کتله‌خور و در حالی که لوزالمعدنه‌اش هم از شدت تعجب معلوم بود، گفت: «ای بابا! کی جنگ شد؟ چرا زودتر نگفتید؟ حداقل به نگرانی‌ای داشتیم که ابراز کنیم. حیف شد!» و درحالی که دوانگشتی بر پشت دستش می‌زد و لبش را می‌گزید، مکدرانه رفت تا برای رفع کدورت دمی بیاساید.

قضیه این جوری آغاز شد. همان‌گونه که همگان اطلاع دارند (البته به غیر از دبیر کل وقت سازمان ملل)، عراق در ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۹ به ایران حمله کرد. صدام با چراغ سبزی که گرفته بود با خیال تخت برای تجزیه ایران و تبدیلش به ایرانک‌های کوچولو و گوگولی‌مگولی‌تر جنگ را آغاز کرد. (در گری‌نامه: حسرت است، برو بوق بزنی!) او تصور می‌کرد که می‌تواند ایران را در عرض یک هفته اشغال کند؛ اما از آنجا که هنوز در جای سفت قضای حاجت نکرده بود، با چراغ قرمز مقاومت ایرانیان مواجه شد و روزها را پس از هم به شب می‌رسانید؛ ولی دریغ از پیشروی قابل انتظار. پس بدین جهت برای تجدید قوا از سازمان ملل درخواست تایم اوت کرد. (در غلطنامه: کم آوردم. شکر خوردم) در پی همین امر فقط چند روز پس از شروع جنگ، اولین قطعنامه صادر شد. قطعنامه‌ای که در بند اول آن با قسم دادن به جان خواهر، مادر طرفین از آنها خواسته بود که حالا اتفافی است که افتاده، بروید روی هم را ماچ کنید و با هم داداشی باشید.

در بند دوم آن نیز آمده بود حالا گیریم عراق دوتا تیر و ترکش هم زده تو خاک ایران، خب ایران هم برود یک تف (همان آب دهان) بیندازد تو خاک عراق تا قضیه فیصله پیدا کند.

در بندهای بعدی هم به‌صورت رگباری با دعوت همگان به خویشتنداری، خویشتنداری خویشتنداران را ستوده بود.

اما ایران اعلام کرد «زن‌گید؟ بچه کدوم محلید؟! می‌خواید تا برگشتیم دوباره از پشت حمله کنید!» و با گفتن یه نع کشدار بیان داشت: «ما از اوناش نیستیم. اول تکلیف کشور متجاوز رو مشخص کنید تا برسیم سر قدم بعدی.»

قضیه این جورکی ادامه داشت که هی عراق درخواست تایم اوت می‌داد (در غلطنامه جلد ۱۲: خیلی شکر خوردم.) و سازمان ملل هم با بغضی فروخورده و ابراز مراتب نگرانی قطعنامه‌ای جدید صادر و طرفین را به خویشتنداری دعوت می‌کرد و همچنان ایران پاسخ می‌داد: «بروید این دام بر مرغ دگر نهید... اول آغازگر جنگ را معلوم کنید تا بعداً نگوئید کی بود، کی بود، من نبودم.»

پس این جورکی‌تر شد تا در نهایت ایران با وقوع حوادثی در پشت پرده، قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت؛ اما کماکان خبری از اعلام آغازگر جنگ نبود. ظاهراً برویج سازمان ملل مشغول بازی «همه ساکت بودند ناگهان خری گفت» بودند که هیچ خری، چیز، یعنی هیچ کسی حرفی نمی‌زد. از طرفی دیگر صدام که در مقابله با ایران ساینده بود به الک، برای جبران ساینده‌ی و بازگرداندن سروسزنی غرور از دست رفته و جبران خیطی بالا آورده و البته با نیم‌نگاه زبرجلکی به نفت کویت به آن کشور حمله کرد. به همین علت آمریکا که جنگ را لحظه‌ای تحمل نمی‌کرد، شاید هم دوری از جنگ را، به کمک کویت شتافت و با یک تیپا و دوتا اردنگی به نشیمنگاه صدام، او را از آنجا بلند و بیرون کرد و به او گفت: «برو بشین سر جات. دهه...» در پی آن اتفاق سازمان ملل هم قطعنامه‌ای علیه عراق صادر کرد و با گفتن جملاتی که نه در شأن نگارنده است و نه خواننده، صدام را سر جایش نشاند (در منابع آمده که صدام به علت سوزش در بعضی نواحی تا مدت‌ها نمی‌توانست بنشیند). در ادامه سازمان ملل که دید ته برگه قطعنامه هنوز در حد دو خط جا دارد، برای جلوگیری از اسراف و قطع نشدن درخت و حفظ محیط زیست و از این اراجیف، عراق را به عنوان مسئول و آغازگر جنگ ۸ ساله بر علیه ایران معرفی کرد.

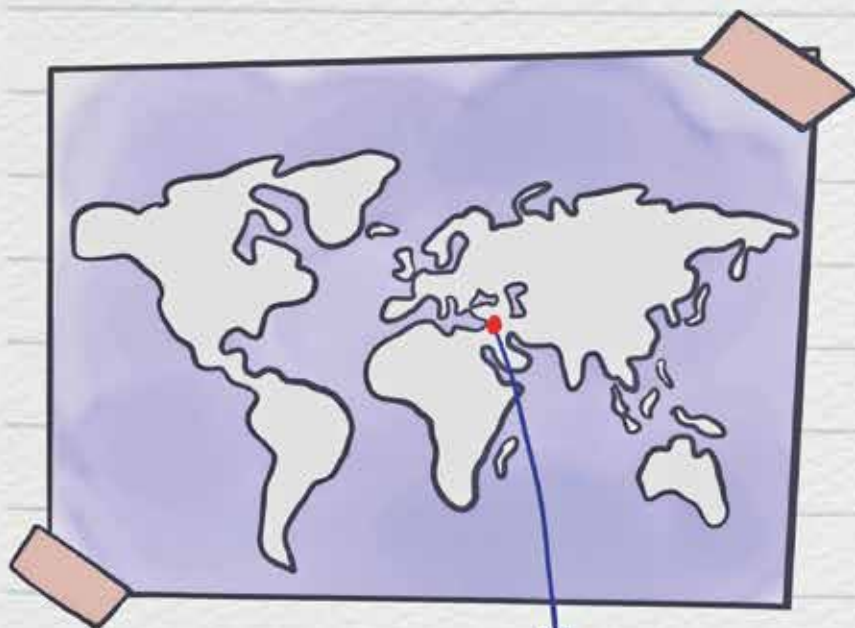






نازنین اسماعیل زاده  
کاریکاتوریست

# راهنمای مصور آشنایی با حقوق بشر



ایالت عالی اسرائیل

□ در ابتدا بشر را از غیر بشر

مُسَخَص می‌کنیم. منطقه قرمز بشر

می‌باشد. برای دیدن ویژگی‌های

غیر بشر بارکد را اسکن کنید.



□ تأمین نیازهای اولیه بشر

از واجبات است.



□ چیزی نباید مُخِل آرامش

بشر باشد.





□ در این راه دشمنانی هستند که ضد بشرند و باید آنها را شکست داد.



□ برای ساختن آینده بشر لازم است مسیرهای ناهموار هموار شود.



□ هر چه برای موجودیت بشر تهدید محسوب شود محکوم است.



□ و در زیر سایه حقوق بشر، همه بجره مند خواهند شد.





معرفی کتاب «تاریخ مستطاب آمریکا»  
به مناسبت روز حقوق بشر

# تاریخ پاک

زهرا کاظمزاده

روزنامه‌نگار و طنزپرداز



«آمریکا یک رسالت بزرگ و تاریخی نسبت به بشریت احساس می‌کرد و آن تولید تمدن، حقوق بشر و دموکراسی در مقیاس انبوه و صنعتی بود!» جمله‌ای که خواندید و احتمالا با توجه به دانسته‌های قبلی‌تان شما را متعجب کرده بخشی از کتاب «تاریخ مستطاب آمریکا» است. حتما الان با دیدن نام کتاب پیش خودتان می‌گویید با این اسم بر طمطراقی که دارد علاوه بر اینکه حوصله‌سربر است، اطلاعات غلط هم می‌دهد! اما کافی‌ست معنای کلمه «مستطاب» را جست‌وجو کنید تا به جذابیت و درون‌مایه طنز کتاب پی ببرید. مگر می‌شود تاریخ پاک/ مزه و یا حتی خوش‌آیند آمریکا داشته باشیم؟ اصلا مگر وجود دارد؟!

در این کتاب، دکتر محمدصادق کوشکی سیاست‌های کشور استعمارگر آمریکا را به صورت مستند اما با چاشنی طنز روایت می‌کند تا هم حوصله خوانندگان بی‌حوصله سر نرود و هم ملاحظه افراد دارای بیماری قلبی و ضعف اعصاب را کرده باشد. مازیار بیژنی نیز با کاریکاتورهای حرفه‌ای به ادا کردن حق مطلب کمک کرده است. خط سیر در نظر گرفته شده برای کتاب «تاریخ مستطاب آمریکا» طوری دقیق است که بدون اغراق می‌توان آن را در برگیرنده تمامی اتفاقات مهم تاریخ آمریکا دانست. اتفاقاتی که با تلاش آمریکایی‌ها در باتلاق تاریخ متعفن‌شان دفن شده بود و حالا دکتر کوشکی پشه‌شان را روی آب ریخته است. نویسنده کتاب تاریخ مستطاب آمریکا، این کتاب را به شهیدی تقدیم کرده که آمریکایی‌ها حتی از جنازه‌اش هم می‌ترسیدند و پیکر او را با دستان بسته به ایران تحویل دادند؛ شهید نادر مهدوی.

به بهانه روز حقوق بشر، بخشی از متن کتاب تاریخ مستطاب آمریکا را به همراه چند کاریکاتور از صفحات این کتاب آورده‌ام:

● اولین گام‌ها برای پرداخت حقوق بشر

همین که بای کلمب به اولین جزیره قاره آمریکا رسید، اجرای حقوق بشر را شروع کرد. مشکل این بود که در سراسر قاره حتی یک بشر پیدا نشد که کلمب و دوستانش بتوانند حقوق او را محاسبه و پرداخت کنند! کلمب در خاطراتش نوشته: «همین که به اولین جزیره سرزمین جدید رسیدم عده‌ای از بومیان را اسیر کردم تا قدرتم را به آنان نشان دهم.» البته مقصود کلمب همین قضیه پرداخت حقوق بوده و این یعنی متن را باید این‌جوری خواند: «در اولین جزیره عده‌ای از بومیان را دعوت کردم تا با حقوق بشر آشنا بشوند!»

گام دیگر کلمب برای آشناسازی بومیان سرزمین جدید با حقوق بشر، فهماندن نسبت «طلا و مس» به آن‌ها بود! او و یارانش همه بومیان بالای ۱۵ سال جزیره کیکانو در آمریکای مرکزی را مجبور کردند تا هر سه ماه مقداری معین طلا جمع‌آوری کرده و به کلمب تحویل بدهند و به جای آن حلقه‌ای مسی به گردنشان آویزان کنند. آن وقت هر سرخ‌پوست بالای ۱۵ سالی که گردنش فاقد حلقه مسی بود به صورتی مختصر جریمه می‌شد. جریمه‌اش هم این بود که یک دستش را قطع می‌کردند تا از خون‌ریزی بمیرد.

البته قبول دارید این جریمه برای یک بومی که نتوانسته رابطه میان «طلا و مس» را درک کند جریمه زیادی نیست! بالاخره بومیان یک روزی باید این رابطه را درک می‌کردند. واقعا یک بومی که نتواند این رابطه را بفهمد، چطور می‌تواند با بشر و حقوق و مزایای او آشنا بشود؟



شرح کتاب «روزنامه‌ی سفر میمنت اثر ایالات متفرقه‌ی امریغ» اثر احمد شاملو به بهانه سالروز تولد وی

## پادشاهان کاغذی

زهرا فرقانی

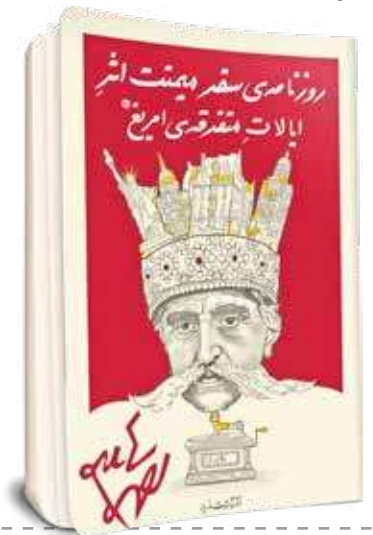
نویسنده و طنزپرداز



شاید کمتر کسی بداند که شاملو که بامداد تخلص می‌کرد و سپید می‌نوشت و به عاشقانه‌هایش برای آیدا و شازده کوچولوی عاشق پیشه‌اش که با ادراکی شرقی ترجمه‌اش کرده، معروف است، اهل سفرنامه نویسی تاریخی آن هم از سفری نارفته و نادیده و آن هم با زبان طنز باشد؛ سفری در معیت پادشاه.

دور نیست که دوران سلطه غمبار سفیهان بر این ملک و اوضاع اسفناک ملت بی‌پناه در آن عهد، قلم هر انسان شرافتمندی را به تپش درمی‌آورد. و چه کسی از شاملویی که صاحب سلاح قلم است سزاوارتر تا پادشاهان برهنه‌ی پرمطراق را از لابه‌لای برکه‌های کتاب قطور تاریخ بیرون کشد و بی‌لباسی آنان را با رگبار هزل و هجو، به استهزا بنشیند و ملت رنجور را با لبخندی تلخ به تماشا‌ی این فضاقت عیان بنشاند.

شاملو قصه پر غصه بلاهت و بی‌لیاقتی شاهان قاجار را با روزنوشت طنزآمیز سفری فرضی از پادشاهی فرضی به خوبی بیان می‌کند. سفر به ایالات متفرقه امریغ!



به مناسبت تولد محمد تقی بهار، ملقب به ملک الشعرا

## نقیضه‌ای بر شعر دماوندیه

افشار جابری



ای شهر سیاه خفته در بند تعطیل شده به جز دماوند

از دود به سر یکی کله خود از جاده به تن دو صد کمر بند

تا چشم بشر ببیند ابری باید برود تا ته در بند

تا واره‌ی از هوای سالم وز ورزش لوس سیرک مانند

با خاور دور بسته پیمان با آگروز پیر کرده پیوند

چون گشت زمین پر از مریضی سرد و سیه و کثیف و پر گند

بناخت ز خشم سرفه‌ای خشک آن سرفه تویی به جان‌ت سوگند

تو سرفه خشک روزگاری وقتی نزدی یکی دهان بند؛

«از نار و سعیر و گاز و گوگرد» این سرفه بسی معلق افکند

نی‌نی تو نه سرفه‌ای نه عطسه ای شهر تیم ز گفته خرسند

تو معده پر گاز زمینی از باد ورم نموده یک چند

تا باد ورم فرو نشیند بر ما زده‌ای تو ضربتی چند

«شو متفجرای دل زمانه وان آتش خود نهفته میسند»

این هدیه توست چون ندادیم ما گوش به مردم خردمند

سفری که گرچه هرگز محقق نشده و شاید بی‌تاثیر از حضور خود شاملو در آمریکا و نگاهش به غرب نیز نباشد، اما به گفته نویسنده، نظیرهای ست برخاطرات و روزنوشت‌های بجا مانده از زمان شاهان و روشن‌تر، برداشتی است از خاطرات اعتمادالسلطنه وزیر معروف ناصرالدین شاه قاجار.

گرچه خود معتقد است که هنوز با همه تیزی طنز و هجوه و هجو و کمان هزلی که بکار برده، نتوانسته آن فضاقت ناب و بلاهت عظیم را که شاهان با نبوغی غیر قابل وصف در صفحات تاریخ مکتوب کرده‌اند، به رشته قلم در آورد. شاملو برای اثبات این مدعا در فصل آغازین کتاب، نمونه‌هایی از روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه را به عنوان شاهد مثال می‌آورد. نمونه‌هایی که همچون کاسه چینی لب‌بری گوشه دل هر آدمی که درد این ملک دارد را می‌خراشد و برای همیشه تاریخ مایه شرمساری یک ملت از داشتن چنین پادشاهانی خواهد بود. گرچه به قول شاملو، خاطرات اسدالله علم که وزیر دربار پهلوی بوده نیز نشان می‌دهد در همه دوران‌ها سگ زرد برادر شغال است، چرا که این فضاقت در دوره پهلوی نیز به همان شدت ادامه داشته.

قابی که شاملو مقابل چشم ما می‌گذارد خاطرات سفر شاهی‌ست خوش گذران، بدزبان، پرمدعا و نادان که توسط دیلماج مخصوصش ثبت شده است.

کتاب در سال ۱۳۶۹ و در آمریکا به نثر قاجار و از زبان شاه نگاشته شده و این میان استفاده از ادبیات عوامانه و سخنان کوچه بازاری شاه، همزمان سفاقت او و البته تسلط توامان نویسنده به ادبیات کهن و فرهنگ عامیانه را نشان می‌دهد. از آنجا که شاملو چند دهه از عمرش را صرف گردآوری دایرةالمعارفی از عبارات عامیانه میان مردم نموده و آن‌ها را در چند جلد با عنوان «کتاب کوچه» منتشر کرده، باید هم به این ادبیات مسلط باشد. به جز این تلفیق کلمات فارسی و انگلیسی و ساخت واژه‌های جدید ابداعی، زبانی تازه خلق کرده برای شرح شرحه شدن عزت و شوکت و ثروت یک ملت به پای سفاقت یک خاندان. همچنین جعل و تحریف اطلاعات تاریخی از زبان شاه (مثل به زیر کشیدن مشروطه و یا به شهادت رساندن امیرکبیر) خیانت شاهان به تاریخ را در قالب طنزی تلخ نمایان تر کرده است. البته سرنوشت شاه در انتهای کتاب، به گونه‌ای است که نویسنده انتقام ملت را (ولو به صورت خیالی) یکجا از خاقان فرضی گرفته و بخشی از داغ این حوادث تاریخ را در سطور کتاب التیام بخشیده. چیزی شبیه یا کمی بهتر از سرنوشت واقعی شازده فعلی پهلوی!



معرفی فیلم کمدی

«رئیس خوب»

عدالت زیرپای فشنگ

رامین زارعی

نویسنده و طنزپرداز



اگر اهل فیلم دیدن و سینما باشید احتمالاً با شنیدن واژه عدالت اولین فیلمی که به ذهنتان می‌آید «۱۲ مرد خشمگین» اثر سیدنی لومت باشد و اگر به شما بگویند فیلمی کمدی درام با این موضوع ساخته شده، برایتان جالب خواهد بود. هنگام شنیدن واژه «عدالت» در یک فیلم احتمالاً منتظر دیدن صحنه‌هایی از دادگاه، زندان هیئت حاکمه و قاضی خواهید بود ولی در فیلم رئیس خوب شما شاهد دیدن هیچ کدام از این صحنه‌ها نیستید. این فیلم از زاویه‌ای دیگر به مباحث عدالت، اختلاف طبقاتی و ذات سرمایه‌داری در دنیای ما می‌پردازد؛ آن هم به کمک موقعیت‌های کمدی که باعث روایت هرچه بهتر داستان شده است. شاید با شنیدن نام سینمای اسپانیا، مشهورترین فیلم سال‌های اخیر آن یعنی The Platform به ذهنتان بیاید که در ایران هم حسابی دیده شد. به هر حال سینمای اسپانیا با توجه به شرایط اقتصادی و اجتماعی این کشور بیشتر به مضامینی در نقد سرمایه‌داری و نظام طبقاتی می‌پردازد.

رئیس خوب (اسپانیایی: El buen patrón) یک فیلم کمدی درام اسپانیایی محصول سال ۲۰۲۱ به کارگردانی و نویسندگی فرناندو لئون د آرانا با بازی خاویر باردیم، بازیگر مشهور اسپانیایی است. در این فیلم می‌بینیم که چگونه سود بیشتر و ولع قدرت باعث می‌شود در پشت ظاهر مهربان یک مدیر کارخانه، گرگی روبه‌صفت پنهان شده باشد.

از دیگر آثار این کارگردان اسپانیایی می‌توان به فیلم دوشنبه‌ها در آفتاب (Mondays in the Sun) اشاره کرد که شاخص‌ترین اثر این کارگردان بوده و در آنجا هم به سراغ مسائل مهم جامعه خودش رفته است و داستان شش مرد که از کار بیکار شده‌اند و دچار مشکلاتی در جامعه و خانواده می‌شوند را روایت می‌کند.

داستان فیلم رئیس خوب، در مورد یک مدیر کارخانه بزرگ و مطرح ترازو به نام خولیو بلانکو با بازی خاویر باردیم است که با داستان‌هایی مواجه می‌شود و باید تمام مشکلات را تا قبل از رسیدن کارشناسان و داوران یک مسابقه بزرگ کسب‌وکار حل کند تا بتواند این جایزه را نیز به دیوار افتخاراتش اضافه کند. ترازو خودش نماد عدالت است و اینجا اگر لازم باشد حتی دستکاری می‌شود تا عدد دلخواه نشان داده شود، زیرا مهم‌ترین مسئله حفظ ظاهر است. فیلم قربانی کردن عدالت برای رسیدن به قدرت که در اینجا قدرت فردی است را به خوبی نشان می‌دهد. علاوه بر این با توجه به اوضاع مهاجران در اروپا، به خوبی بحث تبعیض نژادی را نیز در فیلم مطرح می‌کند.

هرچند در میانه داستان ریتم و روند آن ممکن است کمی کند باشد ولی یک سوم نهایی، اوج داستان است و نظر مخاطب را در مورد مدیر کارخانه که با وجود خودشیفته و جاهطلب بودن نقش مثبت فیلم به نظر می‌رسد، عوض می‌کند. ما با سرمایه‌داری مواجه می‌شویم که حرف‌های شعاری زیبایی می‌زند؛ مانند اینکه هر که بیشتر تلاش کند و کار کند به موفقیت بیشتری می‌رسد و خودش را یک الگو در این زمینه معرفی می‌کند. اما شعارهایش هم دروغ و فریب کارانه از آب درمی‌آید و تازه می‌فهمیم که کارخانه هم از پدرش به او به ارث رسیده است.

این فیلم با ۲۰ نامزدی در سی و ششمین جوایز گویا (Goya Awards) که معتبرترین جایزه سینمایی اسپانیا است، برنده ۶ جایزه بهترین فیلم، کارگردان، بازیگر، فیلم‌نامه اصلی، موسیقی متن و تدوین شد و توانست رکورددار این مراسم باشد. همچنین این فیلم با بیش از پانصد هزار بیننده در سال ۲۰۲۱ چهارمین فیلم پرفروش اسپانیایی در بازار داخلی آن سال شد و توانست نظر منتقدین را نیز به خود جلب کند.





## خوردیم!

احمد رفیعی وردنجانی  
شاعر



ما را همه اهل جهان اسکل نمودند  
از کل دنیا فحش‌های ناب خوردیم

رفته هدر هر قدر آمریکا کمک کرد  
رفته هدر هر قدر شیر گاب! خوردیم

از قدرت و شوکت دروغ محض بوده  
کل شکرهایی که در این باب خوردیم

از بعد طوفان با مشقت آب خوردیم  
با ترس و وحشت در خیابان تاب خوردیم

خیسید کل رخت خواب ما شبانه  
وقتی که موشک در میان خواب خوردیم

در باتلاق ظلم خود چون خر چپیدیم  
هر چه لجن بوده در این مرداب خوردیم



سجاد گیل پور  
کاریکاتورست



## وزیر جنگ پیشین اسرائیل:

# ضربه‌ای خوردیم که در تا

جمله  
طلایی:

## ضربه

مرضیه قاسمعلی  
شاعر



زدی بر ملتی از دور و نزدیک  
و خوردی چند سیلی از بالستیک

سه تا خط را اگر دیدی به یک جا  
بدان نزدیک گشته وقت پیک‌نیک

فراهم کن زغال خوب زیرا  
که می‌سازد ز تو یک پرس شیشلیک

ستون! سلطان! عقاب تیزپرواز  
شدی صاف و برابر با موزاییک

بله! مظلوم گیر آوردی، اما  
شکر خوردی و چندین ضربه شیک!

## تاریخدان

فائزه اکبری  
طنزپرداز



که آن یکی شکل گرفت. دنیا که بی‌در و پیکر نیست!  
البته غیر از اندک مواردی. مثلاً اگر از تاریخ‌دان  
معاصر (منظورم همین وزیر جنگ سابق اسرائیل  
است) بپرسید (لازم نیست قبلاً پرسیده‌اند) که اول  
فلسطین بود یا اسرائیل؟! با اعداد و ارقام به شما  
ثابت می‌کند که اول فلسطین بود. بعد آن‌ها با هزار  
ضرب و زور و جنگ و هزارویک قالتاق‌بازی دیگر،  
یک مشمت آواره یهودی را از سرتاسر دنیا جمع کردند  
و همین‌جوری درنزده و یا الله گفته سرشان را مثل  
بز پایین انداخته و وارد خانه‌های

تاریخ اسمش که می‌آید، جغرافیا سریع کنارش پهلو  
می‌گیرد. البته این به شرط آن است که جغرافیایی در کار  
باشد. ببخشید! شما در وطن قانونی و شرعی خود جاجوش  
کرده‌اید، حال غاصبان و گردن‌کشان مزدور را درک  
نمی‌کنید. در اصل تاریخ بدون جغرافیا مثل رشته تجری  
بدون زیست، قرمه‌سبزی بدون سبزی، آبگوشت بدون  
گوشت و اسرائیل بدون خاک است (البته روی سرش).  
فلسفه‌ی وجودی هر چیزی بر اساس پشتوانه و  
ماهیتی است که از آن به وجود آمده است. همان  
حکایت مرغ اول بود یا تخم‌مرغ. بالاخره یکی بود



ما

زهرا فرقانی

شاعر



سلطنت کردیم ما سال‌ها پر ادعا  
آمده افسوس اما سر رسید انقضا  
بعد آن طوفان که با خود برده اسرائیل را  
مانده از ما نصف ما و نیمه‌ای از نصف ما

## هفتاد و پنج ساله

طاہرہ ابراهیم نژاد

شاعر



ما مشتری نیل و خواهان خلیجیم  
هفتاد و اندی سال این جا گیج و ویجیم  
طوفان الاقصی! خدایی بد وزیدی!  
حالا جهان فهمید ما اینجا هویجیم

## بی سابقه یا با سابقه بودن؛ مسئله این است

علی شهبازی

طنزپرداز



اخیراً وزیر سابق جنگ اسرائیل اذعان داشته که «ضربه‌ای بی سابقه خورده‌ایم». اسرائیلی‌ها معمولاً چیزهای زیادی می‌خورند اما فعلاً کاری به قوت غالبشان نداریم. مسئله مورد نظر ما، مسئله «سابقه» است.

نظریه نسبت به سابقه: هرچه عمر چیزی کمتر باشد، احتمال وقوع اتفاقات بی سابقه آن هم بیشتر است.

به عنوان مثال کودکی را در نظر بگیرید که برای اولین بار از پوشک استفاده نکند بدون این که فاجعه زیستی رخ دهد. این اتفاق بی سابقه، والدین کودک را به وجد می‌آورد. همین کودک اگر در بزرگسالی به همراه والدین خود، پوشک طرح میلیتاری (military) مصرف کند، باز هم امری بی سابقه تلقی می‌شود.

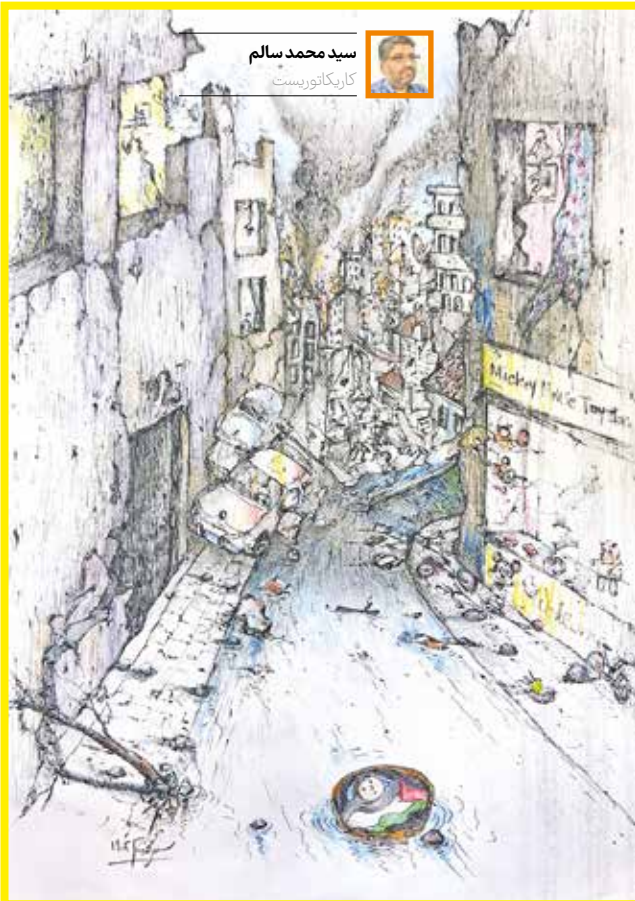
اسرائیل در کل کشوری بی سابقه است. بی سابقه در سرانه مصرف پوشک سایز بزرگسال؛ بی سابقه در مهندسی تخریب جهت تسهیل امر نوسازی؛ بی سابقه در مهمان‌نوازی گنبد آهنین و عطوفت آن در برابر مهمان سرزده؛ بی سابقه در اعلام حمله پهپادی با رؤیت پرنده‌های مهاجرو...

بی سابقه بودن اسرائیل می‌تواند ویژگی مثبت هم تلقی شود. اصلاً همین ویژگی مثبت باعث شد که سازمان ملل متحد، گیر زیادی به فرایند عضویتش ندهد و زود کارش راه بیفتد. خب اگر سابقه‌دار بود که گواهی عدم سوء پیشینه کیفری گیرش نمی‌آمد و مجبور می‌شد بیشتر از این به دوست و آشنا رو بزند.

# ریخ ۷۵ ساله ما بی سابقه بود!

سید محمد سالم

کاریکاتورست



سجاد گیل‌پور

کاریکاتورست





نگاهی به نشریات طنز و فکاهی سال اول پیروزی انقلاب اسلامی (۶)

# خنده با چشمان کاملاً بسته

بهزاد توفیق فر  
یژه‌شکر طنز

ساختار جدید نیز بی‌اطلاع بودند؟ یعنی نمی‌دانستند که رئیس دولت، نه نخست‌وزیر، بلکه رئیس‌جمهور است و اصولاً در این ساختار، رئیس‌جمهور غیر از نخست‌وزیر (که در ساختار جدید همان جایگاه معاون اول را دارد) و اعضای کابینه، کسی و ابزاری برای اعمال سیاست‌ها و انجام امور ندارد. بگذریم از اینکه رئیس‌جمهور وقت، علاوه بر ریاست دولت و کل قوای اجرایی، فرمانده کل قوای دفاعی و نظامی کشور نیز بود و طبیعتاً همه منابع و امکانات لازم و موجود را برای انجام کار در اختیار داشت. اما بهلول با نادیده گرفتن این نکته واضح و بدیهی، علاوه بر نگهداری بنی‌صدر در حاشیه امن نسبت به انتقادات و مشکلات، در بسیاری موارد تلاش می‌کرد تا سطح اختیارات و مسئولیت بنی‌صدر را در حد سخنرانی و توصیه یا فقط انجام امور خیریه و عام‌المنفعه! پایین بیاورد. از سویی در سرمقالات و برخی ستون‌های جدی‌تر مجله مانند ستون ثابت «اخبار پشت پرده»، بهلول نگاه خود به مسائل و تحلیل خود را از اخبار بازگو می‌کرد که مؤید نگاه ما است. برای مثال این مطلب را از صفحه ۱۷ شماره ۴۸ (۴ خرداد ۱۳۵۹) بهلول بخوانید:

«دفتر ریاست‌جمهوری برای جبران ضعف پارلمانی خود [تعداد اندک کرسی‌های در اختیار نیروهای لیبرال و غرب‌زده] در فکر تقویت سایر جبهه‌ها می‌باشد. به همین جهت می‌کوشد تا تمام سازمان‌های سیاسی اسلامی را به دور خود گرد آورد. یکی از این سازمان‌ها که در بین نوجوانان طرفداران بسیار دارد سازمان مجاهدین خلق [منافقین] است که دفتر ریاست‌جمهوری برای جلب آن دست به اقداماتی زده است. حریف [هم] برای خنثی کردن شگرد جدی، تمام توپ‌های خود را به روی مجاهدین و به ویژه مسعود رجوی باز کرده و در انتخابات اخیر حتی نگذاشته یک نفر از مجاهدین به مجلس راه پیدا کند.»

در فاصله اسفند ۵۷ تا خرداد ۶۰، جبهه مقابل بهلول که همواره بدان می‌تازید این سه بود: محترمان و گران‌فروشان (بخوانید بقالی‌های محل و دلال‌های خرده پا)؛ نخست‌وزیر و وزراء، خصوصاً شخص محمدعلی رجایی (که مسئول همه کمبودها، نواقص، جنگ، سوراخ شدن لایه اوزون و مرگ بروسولی معرفی می‌شدند) و صدام و حامیانش (که با شروع حمله به ایران در شهریور ۱۳۵۹ به لیست موضوعات همه رسانه‌ها اضافه شد).

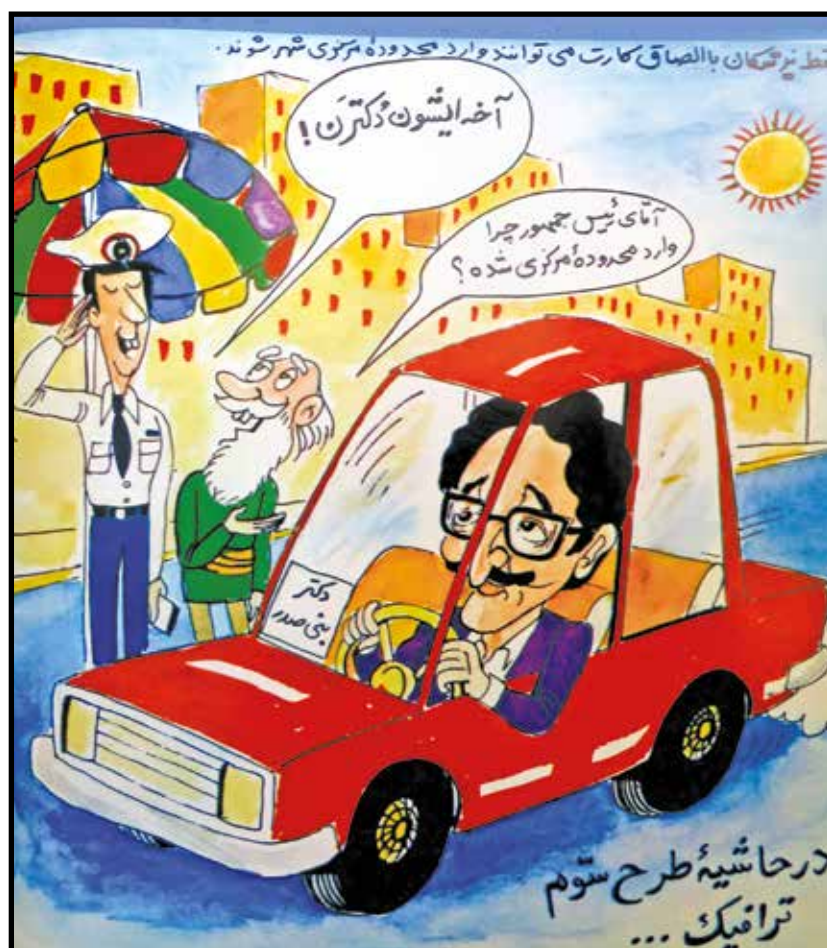
احتمالاً به نظر مخاطب فرهیخته برسد که شاید در آن فضای غبارآلود و بدون سابقه و تجربه مردم‌سالاری و ساختار جمهوری در اداره کشور تا آن زمان، بهلول در تشخیص حق و باطل یا ظالم و مظلوم یا دلسوز و خائن دچار اشتباه و خطا شده و علی‌رغم دلسوزی، نتوانسته است به درستی جبهه درست را انتخاب کند. این سوال در بدو امر منطقی به نظر می‌رسد اما اگر دقیق نگاه کنیم باید پرسید آیا بهلول و سیاست‌گذاران آن که قاعدتاً مدیرمسئول و سردبیر آن (برادران سکاکی) بودند، از مسئولیت‌ها و شرح وظایف



گفتیم که ساختار رئیس‌جمهور - نخست‌وزیر، این بهانه را به دست بنی‌صدر می‌داد تا وعده‌ها و شعارهای طوفانی را خودش بردارد و ضعف‌ها و مشکلات مردم‌آزار را برگردن نخست‌وزیر بیاندازد. «بنی‌صدر در مصاحبه رادیو تلویزیونی تأکید کرد اگر دولت آینده از یک گروه یا حزب خاصی باشد، از نظر رئیس‌جمهور اشکالی ندارد اما در قبال آن مسئولیتی نخواهد پذیرفت» (۵ مرداد ۱۳۵۹ - روزنامه انقلاب اسلامی). بهلول نیز البته با احتیاط کامل، جانبداری خود را از بنی‌صدر ادامه می‌داد و کارشکنی‌های رئیس‌جمهور در مسیر قانونی انتخاب نخست‌وزیر و آغاز به کار دولت را عمداً نادیده می‌گرفت.

شرایط کشور پس از انقلاب و وقت تلف شده یک ساله دولت مهدی بازرگان که با دعوای درون جناحی و قهر و آشتی‌های بی‌گانه نهضت آزادی گذشت، با آغاز درگیری‌های پراکنده گروه‌های تجزیه‌طلب و ضدانقلاب، ملتهب‌تر می‌شد. از سوی دیگر احتکار کالاهای اساسی و گران‌فروشی و ایجاد بازارسیاه توسط عده‌ای سودجو، وضعیت مردم را دشوارتر می‌کرد و آغاز جنگ تحمیلی نیز، فشاری مضاعف را به دولت شهید رجایی و مردم تحمیل می‌کرد. اگرچه در این وضعیت، بنی‌صدر وعده رفع گرانی و مبارزه با احتکار می‌داد اما در عمل، اجازه تشکیل دولت را نمی‌داد. چنانچه از اسفند ۱۳۵۸ تا شهریور ۱۳۵۹، هنوز نخست‌وزیر و کابینه دولت به مجلس معرفی نشده بودند. تا جایی که رئیس‌جمهور یک روز مانده از وقت قانونی صدور، حکم نخست‌وزیری رجایی را صادر و بلافاصله به سفر داخلی رفت و رجایی نیز در پایان همین روز مهلت قانونی با توجه به عدم حضور رئیس‌جمهور، موفق به معرفی وزیران کابینه‌اش به مجلس نشد و اجباراً منتظر بازگشت رئیس‌جمهور ماند.

بهلول اما همچنان برای بنی‌صدر رپرتاژ آگهی منتشر می‌کرد و در عین حال، مدام سایر نهادها و افراد را از جنگ قدرت و نهمت و بهتان منع می‌کرد. در واقع با نگاهی به مجلات بهلول منتشر شده





زنده شده تا مهر دیگری باشد بر عدم نظارت صحیح بر محتوای شبکه نمایش خانگی.

در مقایسه «ناتو» با دیگر رئالیتی شوها، جنبه همه‌گیری این مسابقه نسبت به «پدرخوانده» و «شب‌های مافیا» در میان مردم کمتر است. بازار داغ ایونت‌های مافیایی در کافه‌ها و دوره‌های خانوادگی و در حاشیه ماندن «ناتو» می‌تواند نشان از این باشد که این برنامه نتوانسته مانند رقبای خود در میان مردم محبوبیت کسب کند. از جنبه‌ای می‌توان این فراگیری بین مردم را نشانه موفقیت یک برنامه دانست اما جنبه اعتیادآور این مسابقه‌ها می‌تواند آسیب‌های بسیاری را به این افراد و حتی خانواده‌هایشان وارد کند.

از جمله حاشیه‌هایی که این برنامه داشته، حضور شقایق دهقان به عنوان شرکت‌کننده، در چند قسمت از فصل اول این برنامه بوده که پس از پخش یک قسمت، به دلیل ممنوع‌التصویر شدن وی در همان روزها، جلوی پخش دیگر قسمت‌هایی که او در آن حضور داشت گرفته شد. اما نام او در لیست شرکت‌کننده‌های فصل دوم نیز دیده می‌شود.

هر قسمت از فصل اول «ناتو» حدود ۵۰ تا ۸۰ دقیقه بود که برای پیدا کردن ناتو زمان مناسبی به نظر می‌آمد. فصل دوم نیز با همان سناریوی سابق شروع شده و مدت زمان قسمت‌های آن نیز افزایش پیدا کرده است. امید است که این افزایش زمان، با جذابیت برنامه رابطه‌ای مستقیم داشته باشد. چیزی که در قسمت اول از فصل دوم «ناتو» مشاهده نشده است.

به هر حال ناتو را می‌توان یک برنامه در سطح متوسط دانست که با رفع کاستی‌ها و ایراداتی که به آن وارد است می‌توان نمره قابل قبولی را به آن اختصاص داد.

«ناتو» یک رئالیتی‌شو با سناریوی نقش منفی است که فصل اول آن در ۴ اردیبهشت ۱۴۰۲ در پلتفرم فیلم‌نت درحالی که چندین رئالیتی‌شو نقش منفی دیگر شبکه نمایش خانگی را قرق کرده بودند و بازارشان بسیار داغ بود، شروع به پخش کرد. ناتو را می‌توان به نوعی الهام گرفته از رئالیتی‌شوهای «شب‌های مافیا» و «پدرخوانده» دانست؛ با این تفاوت که این رئالیتی‌شو نسبت به آن‌ها جنبه طنز و سرگرمی بیشتری دارد و هیجان و رقابت در آن کمتر دیده می‌شود. رقابتی که در کنار جذابیت آن، گاه منجر به عصبانیت بیش از حد بازیکنان و خارج شدن آن‌ها از چارچوب‌های اخلاقی می‌شود.

به گفته مهدی صفی‌یاری، کارگردان این برنامه، ایده «ناتو» از رئالیتی‌شویی خارجی به نام «هاستلر» گرفته شده است. وجه تمایز «ناتو» با آن برنامه این است که سبک «هاستلر» جدی و سبک «ناتو» کمدی است. تمایز دیگر آن این است که برخلاف «هاستلر» شرکت‌کنندگان «ناتو» از سلبریتی‌ها، هنرمندان و افراد مطرح هستند. این وجهی است که در همه رئالیتی‌شوها و تاک‌شوهای ایرانی دیده می‌شود و نشان از روحیه و فرهنگ سلبریتی‌محور مردم ما دارد.

در این برنامه چند بازیکن حضور دارند که از آن‌ها سوالاتی سخت و بعضاً خنده‌دار پرسیده می‌شود و آن‌ها باید با هم به سوالات پاسخ دهند. یکی از آن‌ها ناتو است و جواب سوالات را می‌داند و باید طوری دیگران را راهنمایی کند که کسی نداند او ناتو است.

از جمله ایراداتی که به این نوع رئالیتی‌شوها وارد می‌شود، ترویج فرهنگ دروغ‌گویی و پنهان‌کاری است که در این برنامه، به صورتی کم‌رنگ‌تر دیده می‌شود. چرا که رقابت و اتهام‌زدن در این برنامه کمتر است و جو غالب آن شوخی کردن بازیکنان با یکدیگر و ایجاد فضایی شاد و طنزآمیز است. شوخی‌هایی که در قسمت‌هایی خاص، تبدیل به شوخی‌هایی



سیده کوثر هاشمی‌زاده روزنامه‌نگار و طنزپرداز



## نقد و بررسی انیمیشن «لوپتو»

# تکنیکی مثبت، بنیادی منفی

علیرضا عبدی



لوپتو انیمیشن ایرانی در ژانر کمدی و ماجراجویانه است. این انیمیشن، قصه اسباب‌بازی‌هایی را روایت می‌کند که به دست بیماران یک آسایشگاه روانی ساخته می‌شوند. آقای دکتر کمالی، اعتقادی به قرص و آمپول، برای مداوای بیماران روانی خودش ندارد. معروف شدن اسباب‌بازی‌های لوپتو برای آقای کمالی که مسئول آسایشگاه و مدیر پروژه ساخت لوپتو است، مشکل‌ساز می‌شود. اما پسر آقای کمالی و فرشته نجاتی که همیشه در مواقع سختی در کنارش بوده، با امید و تلاش فراوان او و آسایشگاه روانی را از مخمصه‌ای که گرفتارش شده نجات می‌دهند.

نام این انیمیشن برگرفته از نام عروسک‌های دست‌ساز و بومی کرمان است. حتی قصه هم در شهر کرمان (با پلاک خودرویی ۴۵) می‌گذرد که این موضوع، سبب می‌شود مخاطب در هرکجای دنیا وقتی «لوپتو» را می‌بیند با تصویر زیبا و رنگارنگی از کشور ایران روبه‌رو شود.

این انیمیشن سراسر امید است و حرکت به سمت آرمان‌ها. وقتی کودکی به نام «علی» با کمک یک فرشته آسمانی و دو بیمار روانی به نام‌های تیمسار و کاپیتان شکست را نمی‌پذیرد و در راستای گرفتن حق خودشان راهی ماجراجویی می‌شود، آن جاست که دل همگان همراه آن‌هاست تا حقیقتشان را بازپس گیرند.

از مسائل اساسی و حل‌نشده این انیمیشن (مثل خیلی از فیلم‌ها و انیمیشن‌های ایرانی) شروع بد است؛ عشق در نگاه اول در دانشگاه و بعد هم ازدواج و گاهی هم تنهایی مادر یا پدر قصه، در پیش‌برد هدف اصلی قصه. این مفهوم برای این انیمیشن از بس ناکارآمد است که شاید کودکان بعد از دیدن یک‌سوم آغازین کار، رغبتی به دیدن ادامه‌ی این اثر نداشته باشند. کودکی که نه دانشگاه دیده، نه عشق‌و عاشقی و نه ازدواج. حتی سواي این، تا اواسط کار، انیمیشن از هیجان کافی برای همراه کردن مخاطب خالی است و فقط در مقدمات و سطوح کار را پیش می‌برد. هرچند در یک‌سوم نهایی کار، هیجان به اوج خود می‌رسد.

در فیلم‌نامه ما شخصیت ماندگاری (همچون انیمیشن پسر دلفینی یا بنیامین) نمی‌بینیم. نه علی قهرمان قهرمان است و نه آقای کمالی و نه فرشته‌ی ماجرا. حتی یک شخصیت منفور مهم هم نمی‌بینیم. شخصیت‌ها در ظاهر ناپخته‌ی (اصطلاحاً تیپ) خود مانده‌اند.

از نگاه ژانر طنز، تضادهای غافل‌گیرکننده در کار باعث خنده می‌شود. حتی شوخی‌های کلامی بیماران روانی کارگر کارگاه. موسیقی خوب و همراه با کار هم شادی‌آفرین است. برخورد نسل‌ها هم مناسب است. یعنی علی با پدرش رابطه‌ی خوبی دارد.

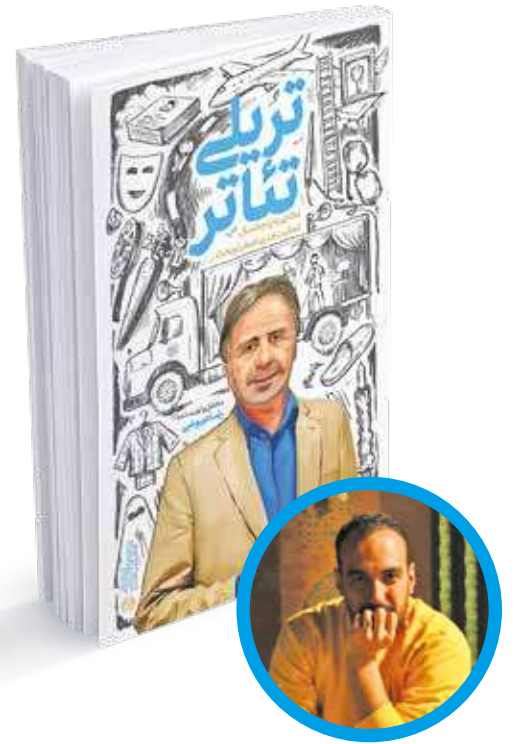
کار، گره مناسب و باکیفیتی هم ندارد. مشکلی که ایجاد شده، باید و باید حل شود، اما به چه قیمتی؟ به قیمت فرض ساده‌انگاره‌ی ضبط فیلم و یا صدای مرد شرور قصه که موقع انتقام، همه‌چیز را اعتراف می‌کند؟ آیا نیاز به یک پیچ پیچیده‌تر نبود؟

رده‌ی سنی این کار باید نوجوان می‌شد چون درک ساختار این انیمیشن هم برای کودکان کمی دشوار است. کار بیشتر درباره‌ی کودکان است تا برای کودکان. این اثر از لحاظ تکنیکی کاری بسیار قوی است ولی در پرداخت داستانی موفق نبوده است.





## گپ‌وگفتی با نویسنده کتاب تریلی تئاتر

بچه جدید  
آقای عیوضی!

ابراهیم کاظمی مقدم  
روزنامه نگار و طنزپرداز

رضا عیوضی، متولد شهرریور ۱۳۷۱ و ساکن شهر قم است. او علاوه بر نویسندگی آن هم از نوع طنز، هم کارشناس محتوا در یک شرکت فروش محصول است و هم سردبیری و نویسندگی چند برنامه تلویزیونی را در کارنامه خود دارد. عیوضی می‌گوید پنج فرزند دارد: علی‌اصغر، فاطمه‌نورا و کتاب‌های «او یافت مرا»، «دادگاه اشیاء» و «تریلی تئاتر» که آخری، تازه به دنیا آمده. به بهانه کتاب تازه متولد شده‌اش با او گفت‌وگویی شیرین داشتیم که در ادامه می‌خوانید:

«کتاب‌هایتان را هم جزء فرزندان حساب می‌کنید؟ عیوضی: بله! برای یک نویسنده، کتاب حکم فرزند را دارد. فکرمی‌کنم این دوتا مثل هم هستند. انسان برای رشدشان، برای هویتشان، ایجادشان و سرنوشت آن تلاش می‌کند. دقیقا مثل هم. آنقدر که برای کتاب زحمت می‌کشد مثل این است که بچه‌ی اوست.

«از کتاب‌ها یا همان بچه‌هایتان بگویید.»

عیوضی: کتاب اول من، «او یافت مرا» نام دارد که خاطرات طنز اربعینی من است و توسط انتشارات شهید کاظمی به چاپ رسیده و الان به چاپ سوم رسیده است. کتاب بعدی «دادگاه اشیاء» است. یک دادگاه خیالی که با جان‌بخشی به وسایل رئیس‌جمهور سابق صحنه‌های طنزی خلق کرده. آن را هم انتشارات شهید کاظمی البته با همت باشگاه طنز انقلاب اسلامی چاپ کرده است. کتاب اخیر هم که تریلی تئاتر است. البته کتاب‌های دیگری هم هستند که در مراحل چاپ هستند.

«پس هنوز هم تورا می‌دارید؟»

عیوضی: بله. مثلا یکی از آن‌ها خاطرات طنز یک پاکبان است. ان‌شاءالله به زودی به دنیا خواهد آمد. البته منظورم کتاب است، نه پاکبان!

«چه شد که رفتید سراغ طنز؟»

عیوضی: فرهنگ ما با طنز و مطایبه گره خورده. من استعداد داشتم اما به نظر من این استعداد را همه ما ایرانی‌ها داریم. بیشتر این موفقیت لطف خدا و حاصل تلاش و پشتکار خودم بوده. البته قرار گرفتن باشگاه طنز انقلاب اسلامی در مسیر زندگی‌ام نیز تأثیر زیادی داشت و باعث شد این استعداد را پرورش بدهم.

«از آشنایی با باشگاه طنز بگویید.»

عیوضی: افتخار این را داشتم که با آقای محمدرضا شهبازی آشنا بشوم و از سال ۹۳ وارد باشگاه طنز انقلاب اسلامی شدم. باشگاه بستریهایی مانند محافل طنز، سایت و رسانه‌های مختلف را فراهم کرده بود که در اختیار ما می‌گذاشت. این بسترها قلم ما را مخصوصا در زمینه طنزپردازی رشد می‌داد. این‌ها بیشترین تأثیر را در پیشرفت من در بحث نویسندگی و مخصوصا طنز داشت. در کنار این‌ها استعداد خدادادی و علاقه خودم باعث شد وارد این حوزه بشوم.

«در باره نورسیده‌تان، «تریلی تئاتر» بیشتر توضیح بدهید.»

عیوضی: این کتاب شامل زندگی‌نامه و خاطرات هنری اصغر نوبخت است. البته سعی کردم بیشتر بر فعالیت‌های طنزآمیز ایشان تمرکز کنم. انتشارات راه‌یار نیز ناشر کتاب بوده است.

ابتدای امر با آقای شهبازی و سایر دوستان سوژه‌هایی را در شهر قم بررسی کردیم تا به شخصیت خاصی رسیدیم که خاطرات طنزآمیز زیادی از مبارزات انقلابی دهه پنجاه و شصت داشت. او یکی از افرادی بود که با زبان طنز با طاغوت مبارزه می‌کرد. ساعت‌ها مصاحبه انجام شد و نتیجه‌اش این کتاب شد.

## فیلم سینمایی جوجه تیغی زیر بوته بررسی

فقط تیغ بود؛  
بدون جوجه

سید محمدجواد کیش بافان  
روزنامه نگار و طنزپرداز

«مستانه مهاجر» تهیه‌کننده و از شناخته‌شده‌ترین تدوینگران سینماست. او برای ساخت اولین فیلمش سراغ ژانر کمدی رفته است و «جوجه تیغی» را ساخته است. داستان جوجه تیغی روایت زنی نماینده مجلس است که می‌خواهد تبدیل به اولین رئیس‌جمهور زن ایران شود و از این جهت بی‌شبهت به داستان کارگردان نیست که اولین فیلمش را ساخته است. با این تفاوت که اگرچه پرونده شخصیت فیلمش مبهم باقی می‌ماند و

مشخص نمی‌شود که به مرادش می‌رسد یا نه اما خود او در اولین کارگردانی‌اش نمره چندان قابل قبولی نمی‌گیرد.

نویسندگان فیلم‌نامه جوجه تیغی مصطفی زندی و سجاد پهلوان‌زاده هستند که هر دو، مانند کارگردان اثر، ید طولایی در کارهای پشت صحنه دارند؛ نفر دوم که اخیرا ساخت دو سریال برای شبکه نمایش خانگی را نیز تجربه کرده است. با این سوابق نویسندگان و کارگردان، آدم انتظار دارد که با کاری کم‌نظیر در بخش‌های مختلف مواجه شود اما چیزی که با آن روبه‌رو می‌شود کاملا برعکس است.

با وجود سابقه طولانی کارگردان و یکی از نویسندگان فیلم در کار تدوین، اما فیلم از نظر تدوین هیچ چیز خاصی ندارد به جز پرش‌های زمانی ناگهانی که مخاطب را گیج می‌کند. البته این موضوع ممکن است به سوراخ‌های فیلم‌نامه نیز برگردد. وقتی نام سجاد پهلوان‌زاده کارگردان سریال پراز باگ «سقوط» به عنوان فیلم‌نامه‌نویس ثبت شده، این مسئله چندان عجیب نیست. البته این مسئله ممکن است به سانسورهای ناشی از موضوع فیلم است هم برگردد. در گریم فیلم آنچنان ضعیف عمل کرده است که پزیمان

«یعنی افرادی بودند که با زبان طنز با شاه مبارزه می‌کردند؟»

عیوضی: بله، زیاد. فقط ده نفر را خود ما بررسی کردیم. کسانی که با شعر طنز و شعارهای طنزآمیزشان در راه‌پیمایی‌ها مبارزه می‌کردند، یا کسانی که کاریکاتور می‌کشیدند یا سخنرانی طنز می‌کردند و... امیدوارم در فرصتی بتوانم آن‌ها را هم معرفی کنم. اگر خدا بخواهد در یک کتاب دیگر، شامل ده فصل به آن‌ها خواهم پرداخت.

«کتاب تریلی تئاتر شامل چه چیزهایی است؟»

عیوضی: خاطرات آقای نوبخت از نوجوانی گرفته تا بزرگسالی و تئاترها و اجراهای ایشان در دوران انقلاب و پشت جبهه‌ها. البته رساندن همه این خاطرات به مخاطب خیلی سخت بود. در نهایت به این نتیجه رسیدیم که برای انتقال کامل آنچه هست، با جمیع شرایط، بهترین قالب گفت‌وگو است. به نظر من این اتفاقی بزرگ و تاریخی است که روزگاری مردمی برای دفاع از عقایدشان و برای حمله به عقاید پست و پلید، راه هنر را برگزیده‌اند و با ابزار طنز به مصادف طاغوت رفته‌اند.

«از بخش‌های این خاطرات که خودتان را به وجد آورد بگویید.»

عیوضی: خیلی جالب بود که دهه شصت ایشان داخل زیرزمین خانه پادکست طنز تولید می‌کردند. این خاطرات را که می‌شنویم، می‌بینیم غر زدن‌های امروزی‌ها برای کمبود امکانات بهانه‌ای بیش نیست. یا مثلا بحث استندآپ کمدی طنز در شرایط سخت جبهه و جنگ. خیلی جالب است که در آن شرایط سخت وقتی هم‌زمان یک عده شهید شدند، تو آن‌ها را بخندانی. ظاهرا فرمانده برای بهبود روحیه افراد از آقای نوبخت خواسته بودند این کار را بکنند.

به نظرم در فضای مجازی امروز که طنز مساوی با لودگی و شوخی‌های رکیک شده، الگوگیری از این عزیزان لازم و ضروری است. در واقع این چیزی که امروز در فضای مجازی و سینما هست طنز نیست؛ یک ادبیات بی‌ارزش است. یکی از انگیزه‌های من در این راه همین بود. شناساندن طنزپرداز فخر و واقعی به جامعه مذهبی.

«خنده‌دارترین خاطره این کتاب را برای ما اسپویل کنید.»

عیوضی: ماجرای خنده‌دار در کتاب زیاد هست. مخصوصا با بیان شیوا و جذاب آقای نیکبخت. اما یکی از این‌ها خیلی خود من را خندانند. البته فقط ماجرا را تعریف می‌کنم تا کتاب اسپویل نشود.

ایشان به همراه گروه‌شان بعد از فرار شاه یک تریلی کرایه می‌کنند و در سطح شهر قم به اجرای تئاتر، روی همان تریلی می‌پردازند. هنوز انقلاب نشده و شاه تازه فرار کرده بود. آقای نوبخت تعریف می‌کردند که ما بعد از اجرا، یک گونی کفش از روی تریلی جمع کردیم! چون گریم شاه را داشتند و مردم آنقدر از خاندان پهلوی نفرت داشتند که حتی به کسی که گریمش شبیه شاه بود هم رحم نمی‌کردند! من اینجا به یاد شمهرای تعزیه افتادم که بعضی جاها به باد کتک گرفته می‌شدند.

ممنون از وقتی که در اختیار ما گذاشتید.

بازگی بیشتر از آن که شبیه اغفالگر زنان و دختران باشد، شبیه اراذل و اوباش چاله میدانی شده است. گریم پیری هومن برق‌نورد نیز نتوانسته نقش او را به‌عنوان پدر حامد کملی باورپذیر کند. این دو بازیگر هشت سال تفاوت سنی دارند و برای اینکه یکی نقش پدر دیگری را بازی کند، بازیگر نقش پدر به گریم بهتری نیاز داشته است.

بازیگران فیلم هیچ‌کدام نتوانستند نمایش درخشانی داشته باشند و فقط تا حدودی پانته‌آ پناهی‌ها و نازنین بیاتی بهتر از دیگران عمل کردند؛ هرچند آن‌ها نیز با بهترین کارهایشان فاصله‌ای قابل توجه دارند.

در فیلم‌نامه نیز که مهم‌ترین بخش کار است همانطور که بالاتر هم اشاره شد، داستان پراز باگ است و علیرغم سوژه نابی که داستان براساس آن بنا شده، در خنده گرفتن از مخاطب چندان موفق عمل نمی‌کند و در بعضی از سکانس‌ها حتی رو به شوخی‌های سخیف جنسی آورده است.

با همه این توضیحات پیشنهاد می‌شود که اگر روزی خواستید جوجه تیغی را ببینید بروید نمایش تک‌نفره بهرام افشاری به همین عنوان را ببینید!







## مغزهای بزرگ زنگ نرزه

## اولش الف دارد

فیروزه کوهانی  
نویسنده و طنزپرداز

وی در سال ۱۳۲۳ در حال نواختن ساز چشم به بندرانزلی گشود. می‌دانم انتظار داشتید چشم به کیش و دبی بکشاید، آن هم وسط کنسرت اما او از همان نوزادی اهل این قرطی بازی‌ها نبود و ساز را به خاطر انتقال مفاهیم می‌نواخت نه برای شمع تکان دادن و چرخش ۳۶۰ درجه‌ای کمر شما. شاید هم به این خاطر با ساز به دنیا آمد که در زمان پهلوی دوم بود و اعلی‌حضرت به هنر موسیقی و گفتگوی فرهنگی در مهمانی‌های شبانه اهمیت بسیاری داد!

در سال ۳۹ در رشته‌ی طبیعی قبول شد (انگار بقیه رشته‌ی مصنوعی قبول می‌شوند). در آن زمان یعنی دوران اعلی‌حضرت، هیچ جوانی عاقل و باطل نبود، جزوی. جموش (به گفته‌ی دوستان‌ان پهلوی سر به راه!) راهش را از بقیه جدا کرده و وارد دانش‌سرای شبانه‌روزی کشاورزی شد و وقتش را به بطالت گذراند و توانست بعد از دو سال به عنوان معلم به روستا برود و علاف بازی در بیاورد. خیلی راحت می‌توانست شغل شریف دور دور در خیابان یا سرکوجه نشینی را انتخاب کند اما با سرتق بازی دیپلم گرفت و به تدریس در یکی از روستاهای گیلان مشغول شد.

وی در کنار تدریس، نواختن ساز و موسیقی را رها نکرد و با ساخت یک قطعه موسیقی محلی و تحویل آن به رادیو گیلان، کار حرفه‌ای‌اش را در زمینه‌ی آهنگ‌سازی آغاز کرد. وی که زن خوب نداشت تا از زیر میز به مسئولی وصل شود با بردن رنج به سمت گنج حرکت کرد.

در سن ۲۲ سالگی بود که به خاطر ساخت ترانه‌ها و تصنیف‌های گیلکی مشهور شد اما باز هم دست از تلاش و یادگیری برنداشت و برای ادامه‌ی فعالیت‌های هنری‌اش به تهران آمد. در انستیتو مریدان هنری تهران پذیرفته شد. به منظور معرفی و اشناعی موسیقی ایرانی در جهان به مسافرت‌های خارجی زیادی رفت، می‌دانم انتظار داشتید به منظور چیزهای دیگری بروید ولی او که شاهنشاه نبود، یک آهنگساز ساده بود که هرچه بالاتر می‌رفت انگار داشت پایین‌تر می‌رفت (در واقع گردش در متواضع بودن در آورده بود). وی نه تنها خارج ندیده بلکه داخل ندیده هم بود به همین خاطر ایران گردی را با هدف دریافت نواهای محلی، فولکلور و آیینی سرار کشور آغاز کرد. در همین حین فرهنگ

و آداب و رسوم خاص و منحصر به فردشان را هم جمع‌آوری می‌کرد.

پس از کشتار ۱۷ شهریور سال ۵۷ بود که بی‌شرف، بخشید بی‌طرف بازی درنیاورد. باروبندی‌اش را جمع کرد و با گذشتن از منافعی طی نامه‌ای از همکاری با مراکز هنری وابسته به پهلوی استعفا داد.

روزی به زیرزمین رفت تا برای خوردن آب گوشت، سیر ترشی بیاورد اما دیگر از آن جا بیرون نیامد و بلافاصله آهنگساز زیرزمینی شد. الحق که این انقلابی‌ها همه را از راه به در می‌کردند. کم‌کم زیرزمینش را استودیو کرد و شرکت توزیع و پخش سرود مخفیانه راه انداخت. شب‌ها با مشقت زیاد به زیر زمین می‌رفتند و سرود ضبط می‌کردند و در تاریکی‌ها به دست مردم می‌رساندند.

بعد از پیروزی انقلاب، مرد هزارآهنگ (نه فقط بچه محل‌ها بلکه همه او را این‌گونه صدا می‌زدند) که دید الگو و نمونه‌ی انقلابی نداشت تصمیم گرفت از ریتم شعارهای مردمی در کوچه و خیابان برای ساخت موسیقی استفاده کند. متاسفانه دوستان نابابی همچون حمید سبزه‌واری، محمد معلم، مشفق کاشانی و غیره او را از راه به درتر کردند و باعث ساخت آثاری ماندگار و بدون تاریخ انقضا چون «خوش آمدی امام ما»، «بانگ آزادی»، «آمریکا آمریکا ننگ به نیرنگ تو»، «همش‌اگر می‌سلام» و غیره شدند.

راز ماندگاری آثارش استفاده از ماده‌ی نگه‌دارنده نبود بلکه اعتقادش به این موضوع که باید با هنر آهنگسازی و سرود، تاریخ و حوادث را انتقال داد، سبب ایجاد آثاری درخشان و متمایز برای نسل‌های آینده شد. حالا شما می‌توانید بروید برای پری و زری آهنگ بسازید. خیلی طول نکشید که تنش به تن حزبی‌ها مالید و سرود رسمی حزب جمهوری اسلامی را ساخت.

با شروع جنگ دوباره دست به نِت شد و با ساخت آهنگ‌هایی چون این پیروزی خجسته باد، ظفر مبارک، جنگ جنگ تا پیروزی و... پیام پیروزی و عزت تفکر اسلامی را برای جهانیان فرستاد، می‌توانست پیام را برای شان ایمیل کند و بعدش تماش بگیرد که لطفاً ایمیل‌تان را چک کنید اما ترجیح داد سرودهایی بسازد که جهانیان خودشان بروند دانلود کنند و بفهمند دنیا دست کیست و این‌گونه با استعدادش حماسه‌های تاریخی را به دنیا نشان داد.

او که بیش از ده رمان کوتاه و بلند نوشته است و بیش از ۱۴۰۰ آهنگ در کارنامه‌ی خود دارد بعد از بازنشستگی، ریاست مرکز موسیقی صداوسیما بعد از آن مدیریت تولید موسیقی مراکز استان‌های سازمان صداوسیما را برعهده گرفت. وی سرانجام در برگ‌ریزان سال ۹۹ به علت بیماری سرطان، دارفانی را ترک گفت. مرد هزار آهنگ که نوازندگی و آهنگ‌سازی‌اش شهره‌ی عالم است کسی نیست جز احمد علی راغب.

## تاریخ کرموی جهان (۶)

## اند مگام و معفت

فرزانه صنیعی



خیلی‌ها هستند که دوست دارند به جای آدم‌زادی در ایران، چیز دیگری در کشورهای دیگر باشند، از گاوی در چمنزارهای سوئیس تا کانگورویی در جنگل‌های استرالیا و سوسکی در سرویس‌های بهداشتی آمریکا. یک گزینه هست که این جماعت تا به حال از آن غافل بوده‌اند، آن هم مجمع‌های در موزه‌های پاریس است. در واقع فرانسوی‌ها تنها استعمارگرانی هستند که معرفت را در حق مستعمراتشان تمام می‌کنند و اگر گوشت مردم تحت استعمار را بخورند استخوانش را دور نمی‌ریزند، می‌برند توی موزه می‌گذارند.

ماجرا از این قرار است که فرانسه در سال ۱۸۳۰ به الجزایر لشکرکشی کرد. چرا؟ خب چون سال‌ها بعد می‌خواست به چند کشور آفریقایی دیگر لشکرکشی کند.

طرف چند سال کل خاک الجزایر تصرف شد و الجزایری‌های باقی‌مانده با افتخار مستعمره فرانسه شدند. می‌گوییم باقی‌مانده، چون طی سی سال اول استعمار فرانسه نزدیک به یک میلیون نفر از جمعیت سه میلیون الجزایر مردند. این اتفاقی است که معمولاً در سال‌های ابتدایی حمله هر کشوری رخ می‌دهد و متاسفانه هنوز کسی دلپیش را کشف نکرده.

از آن به بعد، به مدت صد و خرده‌ای سال، الجزایری‌ها و فرانسوی‌ها در کمال مسالمت و آرامش در کنار هم زندگی کردند و خدمات متقابل به همدیگر ارائه دادند. مثلاً الجزایری‌ها در جنگ‌های جهانی به عنوان سرباز فرانسه می‌جنگیدند و کشته می‌شدند، در عوض فرانسوی‌ها هم هر وقت دست می‌داد آن‌ها را به زندان می‌انداختند و به زندانشان تجاوز می‌کردند. همه چیز داشت به خوبی پیش می‌رفت که ناگهان الجزایری‌ها زنده زیر میز و شروع کردند به مبارزه علیه فرانسوی‌ها. خب هرکس باشد و بعد از آن همه خدمت بیکهو با او مبارزه کنند، عصیان می‌شود و طبیعتاً طرف را در فاضلاب فرو می‌برد، به او شوک الکتریکی می‌دهد، بمب آتش‌زا روی سرش می‌ریزد، گروه‌گروه سوار هلیکوپتر می‌کند و به دریا می‌ریزندشان، زنده به گورش می‌کند و در یک روز چهل و پنج‌هزار نفرشان را می‌کشد. فرانسوی‌ها هم مثل هر آدم معمولی دیگری، همین کارهایی را که گفتیم انجام دادند.

تا اینجا پیش همه چیز طبیعی و عادی بود، اما انتظار ندارید که یک کشور غربی پیشرفته و متمدن مثل فرانسه به همین روش‌های معمول اکتفا کند. ابتکار فرانسوی‌ها این بود که سرهای مبارزان را می‌بریدند، با افتخار با آن عکس می‌گرفتند، بعد هم می‌فرستادند فرانسه تا در «موزه انسان» نگهداری شود. این موزه در ۱۸۷۸ تاسیس شد، یعنی پس از فصل اول مبارزات الجزایر. از روی تاریخش به نظر می‌رسد سربازان فرانسوی به مقامات کشورشان پیغام داده بودند شما کلنگ موزه را بزید، توکل به خدا جمعه‌اش جور می‌شود. خوشبختانه آن زمان لئوپولد دوم، پادشاه بلژیک که می‌داد دست کنکویی‌ها را قطع کنند از ماجرا خبردار نشد، وگرنه او هم به سرش می‌زد آدم‌هایش را بفرستد بروند یک سری دست مخصوص موزه از کنگو بیاورند.

با این که همه مراحل، از بریدن سر تا انتقال و پوست کندن و آماده‌سازی و کدگذاری و نگهداری در موزه کاملاً رایگان انجام شده بود، باز هم الجزایری‌ها شاک می‌شدند و گیر دادند که روی جمعه‌ها باید آزمایش DNA صورت بگیرد و پس از تشخیص هویت به الجزایر بازگردانده شوند. اینطوری بود که جمعه تعدادی از مبارزان الجزایری پس از سال‌ها، شناسایی و به الجزایر بازگردانده شد. بابت ۱۷۰ سال نگهداری تروتمیز از جمعه‌ها هم یک قران دریافت نکردند.<sup>۲</sup>

البته فکر نکنید موزه تعطیل شد، چون فرانسوی‌ها هجده‌هزار جمعه توی موزه نگهداری می‌کنند و اگر الجزایر بیست بار دیگر هم بامبول دربیاورد و بقایای مبارزانش را بخواهد، آن قدر دارند که بهشان بدهند و چرخ موزه هم هنوز بچرخد. البته باید انصاف داشت، همه هجده‌هزار جمعه هم متعلق به الجزایری‌ها نیست، تعدادی در کاوش‌های باستان‌شناسی خود فرانسوی‌ها کشف شده. در واقع حدود هفت-هشت تا، ولی تصدیق می‌کنید که با این تعداد نمی‌شد موزه راه انداخت. اگر دوست دارید می‌توانید ساعت ۱۱ تا ۷ به «موزه انسان» در باغ‌های تروکادوری پاریس مراجعه کنید برای تماشا. البته اگر بیماری قلبی ندارید.



سید محمد جواد طاهری

## پاورقی:

۱. بد نیست بدانید سوسک‌های ساکن در سرویس‌های بهداشتی غرب نسبت به هم‌تایان ایرانی خود امید به زندگی به مراتب بالاتری دارند، چون آنجا معمولاً ملت همان کنار خیابان و داخل مترو کارشان را می‌کنند و کسی گذارش به سرویس بهداشتی نمی‌افتد تا برای سوسک خطری ایجاد کند.
۲. البته مطمئن نیستیم.





## اتوبوس نامه ۶

# نه همین زبان زیباست نشان آدمیت

محمد امین میمندیان



طنزپرداز

از دوران ابتدایی مادرم مرا به زور به کلاس زبان می فرستاد. من اما کوچکترین علاقه‌ای به یادگرفتن زبان دوم نداشتم. البته درست‌ترش این است که کوچکترین علاقه‌ای به خراب کردن تابستان‌ها و بعد از ظهرهایم در کلاس‌های اوقات فراغت نداشتم. حالا زبان یا ژیمناستیک خیلی فرقی نمی‌کند. بعدها که بزرگ‌تر شدم کاربردی بودن این مهارت بارها و بارها برایم اثبات شد.

باید از کرمان به تهران می‌رفتم. بلیط گرفته بودم و منتظر آمدن اتوبوس به جایگاه بودم. بین مسافران توجهم به دو نفر توریست جلب شد. آن موقع علاقه پیدا کرده بودم هر جا توریست می‌دیدم یک سلام علیک و عرض خوش آمد با او می‌کردم. صحبت با آنان برایم جالب بود. کم‌کم بهشان نزدیک شدم و سر صحبت را باز کردم. یک زن و مرد بودند که ربطی به هم نداشتند، فقط از خوب حادثه مسیروشان یکی شده بود. خانم اهل ایتالیا بود و آقا

اهل آلمان. صحبت کوتاهی کردیم و برایشان سفر خوشی آرزو کردم. بعد هم اتوبوس آمد و سوار شدیم. یک زن و یک مرد. روی صندلی خودم نشستیم و منتظر حرکت اتوبوس شدم. نیم ساعتی نشسته بودیم و خبری از حرکت نبود و راننده مشغول چپاندن بار در صندوق بود. همین موقع خانم ایتالیایی آمد کنارم و پرسید که روی بلیط زده ساعت چهار ولی الان چهارونیم است و چرا ماشین حرکت نمی‌کند. ماندم بین حقیقت و دفاع از هویت ملی کدام را انتخاب کنم که اولی را انتخاب کردم و گفتم در ایران اینجوری است و اتوبوس‌ها نیم ساعتی دیرتر از ساعت اعلامی حرکت می‌کنند تا همه مسافران برسند. پیدا بود خیلی قانع نشد ولی بی‌خیال چرا.

اتوبوس حرکت کرد و دیگر کاری به کار آن‌ها نداشتم تا اینکه برای شام توقف کردیم. این بار غذا که سفارش دادم رفتم کنار آن‌ها نشستم و گرم صحبت شده و دیگر حسابی رفیق شدیم. حتی در ادامه سفر هم جایم را عوض کردم و کنار آن دو نشستیم. مدتی بعد در اتفاقی عجیب شاگرد شوهر آمد و به من گفت که آقای راننده با شما کار دارد. رفتم جلو و انتهای راهرو اتوبوس، بغل دست راننده نشستیم. شنیده‌ام در هواپیما وقتی آدم معروفی مسافر آن پرواز است، بعضی وقت‌ها خلبان از مهماندار می‌خواهد که آن فرد را به کابین خلبان دعوت کند تا آنجا احتمالاً جای بخورند، دکمه‌ها را نشان مهمان بدهد، اجازه بدهد یک دستی به فرمان هواپیما بزند و از این کارها. من عمراً تجربه چنین چیزی را نداشتم اما آن لحظه که راننده مرا

خواست فهمیدم حسش باید همچین حسی باشد. راننده برایم چای ریخت و حسابی تحویلیم گرفت. بعد هم شروع کرد به سین جیم کردنم درباره آن دو توریست. «تو زبونشون رو می‌فهمی؟... زن و شوهرن؟... چیکارن؟... چند سالشونه؟... کجا می‌خوان برن؟» و از این دست سوالات. حالا اطلاعاتی بود یا صرفاً فضول بود را نمی‌دانم اما آنجا تازه فهمیدم که نگاه همه مسافران به من چیز دیگری است. بین پیچ‌هایشان می‌شنیدم که به من مترجم می‌گویند. فهمیدم این زبان بلد بودن چقدر به درد آدم می‌خورد؛ وگرنه این همه سفر، کی راننده برای من چایی ریخته بود؟ یک حس غروری من را گرفت که نگویم خواستم وسط اتوبوس بایستم و داد بزنم آی جماعت! من هم مثل شما مسافری معمولی‌ام. نه همین زبان زیباست نشان آدمیت که همین‌ها را در دلم گفتم و نشستم.

توریست‌ها بین راه در شهر یزد پیاده شدند اما آن آقای آلمانی آنقدر با من حال کرد که شماره تلفن و آدرسش را داد و گفت یک دختر ۱۷ ساله دارد و تو خودت را به آلمان برسان، الباقی هزینه‌هایت با من. من هم ماه‌ها در فکر جور کردن ۲ هزار دلار برای این سفر و رسیدن به پدرزنی آلمانی بودم که بعد یکهو دلار از ۴ هزار تومان شد ۸ هزار تومان و بعد ۱۲ هزار تومان و بعد ۱۸ هزار تومان که کلا قضیه کنسل شد. البته بعدها صفحه اینستاگرام این رفیق آلمانی و دخترش را پیدا کردم و فهمیدم که الحمدلله اینجا هم خیریتی در کار بود.

## تحلیلی بر دیدار اخیر پوتین و رئیسی:

سید مهدی موسوی



طنزپرداز

بگیریم، می‌شود با تکیه بر این اطلاعات مورد بعدی را وجود محافظ آقای پوتین در اتاق و متمایل به جناب رئیسی دانست که نشان می‌دهد پوتین حتی با وجود خرید «سه پنجم» ایران باز هم به ایران اعتماد ندارد و یکی را به‌پا گذاشته که زانم لال کسی خطا نکند.

در آخر از هرچه بگذریم از فاصله بین میل‌های طرف ایرانی و روس نمی‌شود گذشت. پیرو مورد قبل، چینش مبلمان طرف ایرانی جوری است که فضای کمی در اختیار داشته باشند تا کسی فرصت زیادی برای حرکات محتمل بعدی نداشته باشد.

و همه این‌ها نشان می‌دهد کشور را به چه مصیبتی گرفتار ساخته‌اند که بی‌خیال شعار نه شرقی نه غربی شده‌ایم و اینگونه دارند ما را زیر پای عده‌ای کمونیست لگدمال می‌کنند.

تشکیل می‌دهد، حدوداً زاویه ۴۱ ± ۳ درجه است که هر چه باشد یک زاویه تند و تهاجمی است که ترکیب آن با لیخند پوتین نشان خوبی ندارد. در مقابل شما به زاویه دست و پای آقای رئیسی دقت کنید، یک زاویه نسبتاً باز سخاوتمند در دست‌ها و یک زاویه تند سست‌عنصر در پاها که نشان از استرس ایشان دارد و گذاشتن این دو در کنار هم چه پیامی دارد به‌جز تحقیر ایران و ایرانی!

مورد بعدی اگر به پرچم‌ها و مسیر حرکت پوتین نگاه کنید، می‌بینید که پرچم ایران در پس پرچم روسیه قرار دارد و حرکت پوتین به سمت ایران این را تایید می‌کند که ایران را به روسیه فروخته‌اند اما چقدرش هم نکته‌ریزی است که به آن هم می‌پردازیم.

اگر استاندارد فاصله پایه میل‌ها را حدوداً ۵۰ سانتی متر در نظر

با سلام و درود خدمت همه خوانندگان محترم که شکر خدا رگ ایران دوستی‌شان مثل بقیه خواب نبوده و دنبال کشیدن مو از ماست هستند تا اجازه ندهند، ایران و ایرانی تحقیر شود.

در سفر اخیر آقای رئیسی به مسکو صحنه‌های زیادی مشاهده کردیم که دود از کله‌مان بلند شد و از شدت درد و اندوه هر ایرانی‌ای دق کند به برجام قسم که رواست...

مورد اول: زاویه دست‌ها و پاهای دو رئیس‌جمهور است که همانطور که مشاهده می‌کنید زاویه‌ای که دست و بدن آقای پوتین







## پیشنهادهای آخر هفته ما (۴)

امین شفیع  
طنزپرداز



کنند. حالا می‌توانید ماجرای دزدیدن تخم مرغ آبییز نازنین در مهدکودک خورشید را برای بازجو تعریف کنید. آن روز نازنین خیلی گریه کرد. اگر نگویید بار عذاب وجدان روی دوشتان خواهد ماند. بگویید و خودتان را سبک کنید. سری قبل به پس گردنی عرشیا به آراد که رسیدید کاغذها تمام شد و دیگر به شما کاغذ جدید ندادند. بروید و بگویید تا خلاص شوید.

### « چی بینیم؟ »

#### سریال بیست و چهار ۲

تماشای یک سریال طولانی جنایی می‌تواند حسابی حالتان را جا بیاورد و شما را برای یک، شنبه پرانرژی آماده کند. ما به شما تماشای نسخه دوم سریال ۲۴ را پیشنهاد می‌دهیم.

در این قسمت از سریال چند دانشجوی بی‌تربیت، اقدام به حمایت از فلسطین کرده‌اند و حالا مجلس نمایندگان آمریکا تصمیم می‌گیرد از روسای این دانشگاه‌ها بازجویی کند.

در یک قسمت از این سریال می‌بینیم:

بازجو: آیا حمایت دانشجویان از فلسطین یهودستیزی است؟  
رییس ام‌آی‌تی: منشور آزادی بیان دانشگاه به ما می‌گه که...  
بازجو یک تیر در زانوی چپ رییس دانشگاه شلیک می‌کند.  
رییس دانشگاه جیغ می‌زند!

بازجو: به زبون آوردن کلمه «آزادی بیان» کمکی بهت نمی‌کنه! فقط ممکنه بقیه مفاصل بدنت رو هم از دست بدی! حالا بگو ببینم یهودستیزی هست یا نه؟

رییس ام‌آی‌تی: اگر صرفا اعتراض شون به جنایت جنگی در...  
بازجو یک تیر در زانوی راست او شلیک می‌کند.  
بازجو: بخشید ماشه تفنگ من به کلمه جنایت جنگی حساسیت داره. به بار دیگه بگو...

این سریال برای غرب‌دوستان حاوی صحنه‌هایی دلخراش است. دیدن آن برای افراد کمتر از ۳۵ سال توصیه نمی‌شود.

ریشه‌دار بگذری! از دیر باز رسم بر این بوده که در روزهای پایانی پاییز وارد مرغداری‌ها شوند و تعداد جوجه‌های نجات یافته از سرما را دانه‌دانه سرشماری کنند.

شاید در نگاه اول تفریح کسل‌کننده‌ای به نظر بیاید؛ اما انجام آن، به‌خصوص در ساعات پایانی شب، باعث می‌شود به خوابی راحت فرو روید و ته‌مانده تلاش‌های حنجره خسته وجدان‌تان را به فراموشی بسپردید.

اصلا چرا جوجه؟! بروید و شروع کنید تانک‌های مرکاواي خود را بشمارید! ببینید چندتايش باقي مانده است. تانک مرکاوا هم از جوجه بزرگ‌تر است هم اکشن‌تر! می‌توانید این تفریح مفرح را در کنار دوستان خود انجام دهید تا پوشک‌هایتان کمی استراحت کند. از تقلب کردن بپرهیزید! تانک‌هایی که منفجر شده و لاشه‌اش باقي مانده است قبول نیست! تنها تانک‌هایی قبول است که بتوان سوار آن شد و تا سر کوجه برای ابتیاع ماست با آن رفت.

البته مراقب باشید این کار را همراه با دود کردن اسپند و به دور از چشمان شور ایتمار بن گویر چشم‌سفید انجام دهید. اصلا من اشتباه کردم! این تفریح برای آخر هفته تفریح بدی است. چه کاری است؟ از قدیم گفته‌اند هر چیزی را بشمرید کم می‌شود. ولش کنید! هر وقت تمام شد خودتان متوجه می‌شوید.

### « کجا برم؟ »

#### حرف‌های مانده را بگو

این روزها ریختن برگ‌های درخت، فضایی شاعرانه و رمانتیک به خیابان‌ها داده است. کمی که در خیابان قدم می‌زنید یاد جملاتی می‌افتید که باید می‌گفتید و نگفتید! چه بهتر که همین حالا برگردید و هر چیزی در دلتان است را به زبان بیاورید! مهم نیست واکنش او به صحبت‌های شما چیست! مهم این است که شما چیزی در دلتان باقی نماند!

جلوی دوربین بنشینید. چند کلمه بگویید تا دوباره بازداشت‌تان

### « چی بخونم؟ آورده‌ها »

برای یک آخر هفته پربار، خواندن کتاب بهترین گزینه است. کافی‌نت «پدرام کنترل وی» به مناسبت هفته پژوهش اقدام به انتشار کتابی از بهترین تجربه‌های آقا پدرام کرده است.

این کتاب در چهار فصل «مقاله به نام شما»، «پایان‌نامه به نام شما»، «کتاب شعر به نام شما» و «رمان به نام شما» نگاشته شده است. آقای کنترل وی در بخش سوم این کتاب آورده است:

به یاد دارم مردی به دکان من مراجعه کرد و گفت دل‌باخته دختری کاملیا نام شده است. فوراً سرانگشت سرودن بر دامن قلم راندم و فرمودم:

ما گدایان کاملیاییم  
شهریند باباش ایناییم  
بنده را نام خوبستن نبود  
کامبیزیم! کامبوزیاییم!

کاملیا چو می‌زند شمشیر  
سر بازیم و رخ بر افشاییم  
دوستان در هوای صحبت یار  
ز فشانند و ما کتاب شعر اهدا فرماییم

و از این دست شعور از خود ساطع کردم و کتابی شد و نامش «کاملیانه» نهادم و با نام آن مرد به عنوان شاعر به زیور چاپ آراستم. و چه مبارک پیوندی شد و کاملیا چه فخرها فروخت به زن برادرش که طبع روان شوهرم بین.

یکی از منتقدین جدی این کتاب نوشت: کنترل وی مطالبش را خیلی تابلو کپی پیست می‌کند و جایگزین‌سازی درست واژه‌ها راه‌دستش نیست. ایشان در ادامه گفتند: هر کاری داشتید اینور بازار، زیر زمین، کافی‌نت پویا مگزین.

### « چیکار کنم؟ »

#### در حیاط پاییز

هر چقدر هم که خسته باشی نمی‌توانی از یک تفریح کلاسیک و

### آگهی تأسیس

تأسیس شرکت تضامنی

لولهنگ سازان بزباش را به

تاریخ ۱۳۴۲/۰۹/۰۱ جهت

اطلاع عموم آگهی می‌گردد.

موضوع فعالیت: تأمین سوخت

هوابیما یاسین از محل آورده

اعضا در چارچوب قوانین و

مقررات وزارت بهداشت.

مدت فعالیت: نامحدود

آورده اعضا: انواع سوختگی درجه

دو و سه به تفکیک سهم شرکت

درج در اساس‌نامه



پلنگی دندون تیز!  
بچه شیر گم شده من!

امروز چهارمین روز مقفود شدن توست و دل ما حسابی برای تو تنگ شده است. می‌دانیم سواد روزنامه خواندن نداری اما امیدواریم عکس خودت را توی روزنامه بشناسی و به خانه برگردی. نمی‌دانیم این چند روز چند نفر را خوردی و آیا استخوان‌های ترقوه‌شان، آن گلولی نازنین استیک خورت را زده است یا نه.

به خانه برگرد! همه ما منتظر تو هستیم!  
ولنی خرگوش کوچولوی سفیدمان هم گفته دیگر از تو نمی‌ترسد تا ناراحت نشوی.

### آگهی مزایده عمومی



شرکت پول شویان  
مدیر - معین

شرکت پول شویان مدیرمشم اقدام به مزایده ۷۰ دستگاه کارنخوان نموده است. دستگاه‌های کارنخوان یاد شده مربوط به شرکت‌های معاف از مالیات بوده و به شما کمک می‌کند مالیات را ببینانید بدون این که مشتری را بفهرستید دنبال پول نقد یا از آن بدتر از آن‌ها طلب کارت به کارت کنید و آن‌ها بگویند چرا باید هم مالیات بر ارزش افزوده بدهیم هم کارت به کارت هم بکنیم.

متفانسان می‌بایست مبلغ پیشنهادی خود را در پاکتی مهرشده به مهر شرکت نموده و به آدرس شرکت وارز کنند.

اسمنا هزینه شرکت در مزایده و همین‌طور نحوه پرداخت وجه کارنخوان تنها به صورت نقد امکان پذیر بوده و امکان وارز به حساب یا کارت به کارت وجود ندارد.

اдрес: پند اید - فقه آینه - خیابان نظافت - کوچه یولساز - پلاک ۱۰۷  
تلفن تماس: ۲۱ - ۱۱۱۱۱۱۱

### آگهی مزایده عمومی

شرکت چشم‌گستران هم چشم مجور (سهامی خیلی خیلی خاص) قصد دارد یک دستگاه فتوکپی گیر نورا که صرفاً جهت تراودن چشم عمه فریبا اینا در مهمانی تولد برسام جاتمان تهیه شده بود، از طریق مزایده واگذار نماید. این دستگاه تنها یک کپی از کارت ملی شوهر عمه فریبا گرفته و اگرچه روحیه‌اش خراب شده ولی فن سالم است.

لذا از کلیه شرکت‌های کبی کار و فاقد ایده که به دنبال دستگاه قوی‌تری جهت کبی کردن هستند و تمایل به شرکت در مزایده دارند، تقاضا می‌شود جهت دریافت این دستگاه تا ۴۸ ساعت آینده عبارت «تورورو خدا بدیدش به من»، را به ایمیل شرکت به آدرس cheshm&hamcheshm.com ارسال کنند. ضمناً هزینه چاپ آگهی بر عهده برنده مزایده خواهد بود.

### آگهی مناقصه دو مرحله‌ای

شرکت خودرولمان استیکام قابلیت با مسوولیت کم به منظور برورن‌سپاری طراحی آپشن‌های جدید، اقدام به برگزاری مناقصه فرمولاست. مناقصیان مستقیم می‌بایست پس از اوزر جان نتر، طرح‌های خود را در پاکتی از ابرمش و روپوشی از حریر قرمز نامه و پس از نظارن کردن با نظارن‌های بهاری، پاکت را به یکی از نمایندگان‌های شرکت پیش‌کش نمایند.

گفتنی‌ست پذیرش پاکت مشروط به حضور از ساعت پنج صبح در صف نمایندگی خواهد بود.

همچنین اشخاص تعهدنامه پذیرش ۱۵۵ سود و واکاری ۹۵ به آن به فراهانی توسط مناقصیان کمین و خاک‌سار ابرامی می‌باشد.

شرکت خودرواندازان  
استحکام قالبیاق



### آگهی تغییر اساسنامه ۹-۱۴۰۲

شرکت بازرگان برامز باستان به من مزایده اقدام به تعمیر عملی سهم شرکت کارکنان نموده پس از توافق مسازلی، باره با این اشخاص مال برود عورش، آقای معاصر سنسو و همچنین اوزر استیمسی و نظام اوزر حسمت، تک‌اصنافی خواهد کرد شرکت بعد از تصاد به اصلاح اساسنامه خود کرد.

ماز حمل این گفته به‌دست‌چهار نفر می‌نمود و زوری که از شرکت ما زانگ اکثر مسوولان را مانی کرد و با اشخاص گفت، نزد وی ما حمل سواغ فرمودیم و به دلیل بر کارنخوان هیچ‌کس نگفتند ما آوری از برود، برامز باستان تصمیم گرفتند هر کدام فرم‌ها را به‌دست خود و بر اساس باره گذاشته و پیشانی را به شماره ۱۸ در شرکت بکشند.

برامز باستان بر کسب جدید سهامداران به شرح زیر اقدام می‌گردد:

۱- پاکت نامه‌ها فرزند برورن داری ۱۵۰ بر صد سهام شرکت  
۲- باقر باستان فرزند برورن داری ۱۵۰ بر صد سهام شرکت  
۳- باره باستان فرزند برورن داری ۱۵۰ فرزند سهام شرکت  
۴- برورن باستان فرزند برورن داری ۱۵۰ فرزند سهام شرکت

همچنین نام این شرکت از این پس به طرفه بازرگان برامز باستان با فرزند تغییر می‌کند.

### پیام تسلیت

مدیر محترم شرکت مردم دوست

خبر درگذشت کشت در قوت شایسته و بزرگوار دیربوم  
شاید باید، فداگرش سدیق باشد و شورش در کشت و نقلی نام  
را در باستان محترم که عمارت است تسلیت عرض می‌نمایم.

